

1 - مجاهدین خلق ایران و یا به اختصار مجاهدین، و یا گاهاً "آنگونه که ترجیح میدهند، تحت نام ائتلاف خیالیشان شورای ملی مقاومت خوانده شوند و یا دهها نام دیگر که در شرایط مختلف و جهت مقاصد گوناگون برای خود انتخاب میکنند.

گرچه من برای حدود هفده سال هوادار و عضو مجاهدین بوده و در خاطرات خودم درباره این گروه به تفصیل صحبت کرده ام¹، با اینحال در این نقطه ترجیح میدهم داستان آنها را از زبان یک فرد مستقل، پروفیسور اروند ابراهامیان نقل کنم². بخصوص که مطالب کتاب وی در تمامیتش به وسیله خود گروه رد نشده است³.

"ریشه و تاریخچه مجاهدین به نهضت آزادی ایران که یک حزب لیبرال ملی- مذهبی بود و در اوائل سال 1339 (ه ش) بوسیله مهدی بازرگان تاسیس شد بر میگردد⁴.

" **خیزش خرداد 1342:** با مرگ آیت الله بروجردی، خمینی با حس انتقام جویانه (نسبت به حکومت شاه) وارد صحنه سیاسی شد و رژیم را بدون چون و چرا محکوم کرد. محکومیت (رژیم شاه) توسط وی بر خلاف سایر همقطاران پرحرفش شامل نام بردن از اصلاحات ارضی نشده و در عوض روی موضوعات انفجاری چون، فساد دربار، عدم اجرای قانون اساسی، شیوهای استبدادی، تقلب در انتخابات، دادن حق کاپیتالاسیون به خارجی ها، خیانت به مسلمین در مبارزه شان بر علیه اسرائیل، زیر سؤال بردن ارزشهای شیعه، وسعت فوق العاده بوروکراسی، و بی توجهی به نیازهای تجار، کارگران و کشاورزان، متمرکز بود⁵. این آخرین باری نبود که خمینی تصمیم گرفته بود که به رژیم در پائین ترین نقطه ضعفش حمله کند. محکومیت رژیم توسط خمینی به همراه روحانیون دیگر جرقه یک تظاهرات وسیع در 15 خرداد 1342 را زد که منجر به یک انشعاب بین نسل {قدیم و جدید} در نهضت آزادی، همانند سازمانهای سیاسی دیگر شد. چند ماه پس از این حادثه، سه نفر از اعضا جوان نهضت آزادی {به سرکردگی محمد حنیف نژاد} یک گروه بحث پیرامون یافتن شیوه های جدید مبارزه بر علیه رژیم را بوجود آورده و در یک نامه سری خطاب به رهبران نهضت، آنها را بخاطر «فاجعه» و شکست در اینکه بتوانند «شیوه های موثر تری برای رویارویی با شاه» طرح ریزی کنند، سرزنش کردند. این گروه بحث بعداً "نطفه مجاهدین شد." (صفحه 85 همان کتاب)

"بیشترین رهبران اولیه مجاهدین جوان، تحصیلکرده های دانشگاهی، بخصوص در رشته های مهندسی در ایران؛ و اغلب فرزندان تجار و بازاریهای سنتی طبقه متوسط با افکار مذهبی بودند. پانزده تن اعضا کمیته مرکزی و تیم ایدئولوژی مجاهدین، همگی متولد بین سالهای 1317 تا 1327 (ه ش) و اغلب آنها متولد سالهای بین 1322 تا 1325 بودند. بنابراین در قیام خرداد 1342 و زمان تشکیل گروه بحث اکثر آنها در نو جوانی و قبل از بیست سالگی خود بودند. همه آنها بغیر از دو نفر دانشگاه دیده، ... نه نفر آنها مهندس و سیزده تن از ایشان در دانشگاه تهران درس خوانده بودند. تقریباً همه آنها از خانواده های طبقه متوسط پائین بوده و دوازده تن از ایشان از خانواده های بازاری مذهبی و یا خانواده های روحانی بودند." (صفحه 91 همان کتاب)

"در سال 1350، مجاهدین تصمیم گرفتند که جشنهای اعلام شده برای شهریور ماه، بمناسبت دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی را بهم بزنند. آنها قصد داشتند که کارخانه اصلی تولید برق در تهران را منفجر کرده و جشنها را با خاموشی مواجه سازند. در جستجوی دینامیت، آنها به یک عضو حزب توده که با وی مدتی در سال 1342 هم سلولی بودند مراجعه کردند. این در حالی بود که وی تبدیل به یک خبرچین پلیس شده بود. بدنیاال آن ساواک تعدادی از آنها را دستگیر کرده و بعضی از رهبران مجاهدین به هفت ماه زندان محکوم شدند، و در اول شهریور چند روز قبل از انجام طرح انفجار بمب، ساواک سی و پنج تن دیگر از اعضا را دستگیر نمود. چهار عضو گروه که از دستگیری جان بدر برده بودند سعی کردند شاهزاده شهرام، خواهر زاده شاه را ربوده و او را با رفقای اسیر خود معاوضه نمایند. اما این برنامه با شکست مواجه شد. بعد از یک باز جوئی طولانی ساواک توانست هفتاد مظنون دیگر به همراه خانواده ها و آشنایانشان را دستگیر کند که البته بعضی از آنها بدلیل نبود مدرکی بر علیه شان آزاد شدند. ... کسانی که در دادگاه جمعی سال 1351 محاکمه شدند شامل یازده عضو از هفده عضو کمیته مرکزی سال 1347، منجمله رجوی بودند. (صفحات 128 و 129) رئیس دادگاه نظامی خیلی با بی رحمی احکام خود را صادر کرد. یازده تن را به مرگ، و شانزده نفر را به زندان ابد؛ یازده تن دیگر را به زندانهای بین 10 تا 15 سال و 25 نفر دیگر را به سه تا نه سال حبس محکوم نمود. نه نفر از یازده نفری که به مرگ محکوم شده بودند در اردیبهشت و خرداد 1351 اعدام شدند. ... دو نفر از آنان بهمن بازرگانی و رجوی حکمشان به زندان ابد تخفیف یافت." (صفحه 135)

"در نیمه سال 1354 مجاهدین ناگهان و بدون هیچ علامت آشکاری از قبل، تمام مخالفان شاه از مذهبی و غیر مذهبی را با بیانیه ضد اسلامی خود شوک زده کردند. ... از آن پس دو سازمان رقیب مجاهدین بوجود آمدند. مجاهدین مسلمان نپذیرفتند که اسم اولیه خود را تغییر داده و گروه مخالف را متهم به این کردند که با یک کودتای خونین قدرت را بدست گرفته است؛ بعد از انقلاب اسلامی آنها موفق شدند که آن نام را بطور کامل از آن خود کنند. گروه دیگر که گروه مارکسیستی بود، ابتدا "مدعی اسم سازمان مجاهدین خلق ایران شد. سپس در سال 1357 پسوند شاخه مارکسیست لنینیستی را به آن افزود و سرانجام در دوران انقلاب با چند گروه مائوئیستی ادغام شده و خود را سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر خواند." (صفحات 145 و 146)

"[با بدست گرفتن قدرت در بیرون زندان توسط مارکسیستها] مجاهدین مسلمان در بخشهایی از بازار تهران و بعضی از شهرستانها ادامه حیات دادند. اما عمدتاً "اعضایشان در زندانها بودند. سازمان بخصوص در زندان قصر جائیکه رجوی زندانی بود و گروه خود را رهبری میکرد قوی بود." (صفحه 164) "در سالهای 1356 و 1357 که رخدادهای فوق العاده در ایران روی داد مجاهدین دسته دسته از زندان آزاد شدند ... در دی ماه 1357، سه هفته قبل از سقوط رژیم شاه، حکومت آخرین دسته زندانیان سیاسی که 162 نفر بوده و همگی محکومین به زندانهای بیش از 15 سال بودند، منجمله مسعود رجوی را آزاد نمود." (صفحه 170)

در این زمان "مجاهدین باقی مانده کاملاً" تحت کنترل سختگیرانه مسعود رجوی و چند یار دستچین شده اش از زندانیان زندان قصر بودند. موسی خیابانی، دست راست رجوی، از شصت و نه نفری بود که در 1351 محاکمه شد. مهدی ابریشم چي یک چهره قابل رویت دیگر رهبری جدید، سی ساله و از دانشجویان سابق رشته شیمی دانشگاه تهران بود. در حالیکه رجوی و خیابانی و تا حدود کمتری ابریشم چي، داوری و سعادتی اغلب در معرض دید عمومی در سالهای بین 1357 تا 1359 بودند، بقیه اعضا رهبری که در مرکزیت مخفی سازماندهی شده بودند در خفا بوده و منتظر روزی بودند که سازمان بتواند ریسک کرده و بطور کامل علنی شود. ... به این همه باید اشاره شود که همه آنها نقش برتر رجوی در رهبری را پذیرفته بودند: بعضی بدلیل عضویت در گروه او در زندان؛ دیگران بخاطر اینکه وی را بعنوان عضو باقی مانده رهبری کننده دوران قهرمانی میدیدند؛ و مابقی بخاطر اینکه وی تزلزلی از خود در روزهای تیره سالهای 1354 و 55 نشان نداد و مصرانه در مقابل مائوئیستها و آنانی که همکاری با روحانیون ضد شاه را تبلیغ میکردند ایستاد. بقیه مبارزان دوران نخستین که نسبت به اعتقادات خود وفادار باقی مانده، اما به یک دلیل و یا دلیل دیگر نتوانستند نقش رهبری رجوی را بپذیرند رفته رفته و به آرامی از رهبری کنار کشیدند؛ بعضی سیاست را بطور کامل کنار گذاشتند و بقیه بعنوان هوادار مجاهدین به فعالیت خود ادامه دادند. بنابراین در بهمن 1357 دایره مورد اعتماد رجوی، رهبری تمام موقعیتهای کلیدی در مجاهدین را بخود اختصاص داده بودند." (صفحه 174)

رهبری جدید خود را به آموزشهای اولیه مجاهدین وصل کرد. این خود را در آموزشهایی نشان داد که بوسیله رجوی در دانشگاه پلی تکنیک تهران بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب داده شد و بزودی بنام "تبیین جهان" و بعنوان کتاب ایدئولوژیک مجاهدین منتشر شد. این آموزشها روی آموزشهای اولیه مجاهدین تأکید داشته و در مورد موضوعاتی چون ماتریالیسم تاریخی، مبارزه طبقاتی، رابطه بین زیر بنا و روبنا، تغییر از قنودالیسم به سرمایه داری، برقراری حتمی جامعه بی طبقه توحیدی صحبت میکرد. علاوه بر آن روی دیدگاه های اولیه مجاهدین، همچون دیدگاهشان درباره امپریالیسم غرب، اهمیت قیام پانزده خرداد، نیاز به آشکار کردن جوهر انقلابی اسلام راستین، تأکید داشت. تنها در یک مورد با گذشته متفاوت بود و آن این بود که از انتقاد به علما دوری میگرفت. در واقع آموزشها بقدری مشابه بیانیه های اولیه مجاهدین بود که مخالفین رجوی وی را متهم به «دزدی ادبی» کردند.⁶ ... مجاهدین در گذشته بندرت درباره دموکراسی و سیاست چند حزبی صحبت میکردند که قدری زشت مینمود. مجاهدین سالهای بعد که خود را در تهدید قدرتمند شدن هر چه بیشتر روحانیون میدیدند، با ولع هر چه بیشتر دموکراسی و سیاست چند حزبی را شعار خود قرار دادند." (صفحات 183، 184)

"سرانجام در روز سرنوشت ساز سی خرداد 1360، مجاهدین به همراه بنی صدر توده ها را تشویق به بیرون ریختن در خیابانها و تکرار انقلاب 1357 و سرنگونی «دیکتاتوری ملاحا» کردند که بر طبق نظر آنها صدها بار بدتر از رژیم منفور پهلوی بود." (صفحات 206 و 207)

"در آنروز جمعیت زیادی در شهرهای متعددی بخصوص تهران، ... به خیابانها آمدند، [اما] موفقیت انقلاب 1357 تکرار نشد. شکست خورده از سرنگونی رژیم، بنی صدر و رجوی به پاریس پرواز کرده و جهت حداقل کردن شکست خود، مدعی شدند که قصدشان از سی خرداد سرنگونی تمامیت رژیم نبوده و تنها می خواسته اند به مردم نشان

دهند که خمینی به خون آشامی شاه است و مخالفت خود را با یک کوشش مسالمت آمیز دیگر قبل از دست به سلاح بردن نشان داده باشند.⁷ رجوی مدعی شد که: «هدف اصلی ما این بود که چهره واقعی خمینی را به مردم نشان دهیم.»⁸ قربانیان سی خرداد اگر زنده بوده و این سخنان را میشنیدند شگفت زده میشدند که دریابند تمام آن ریسک بزرگ و پرخطر تنها یک روشنگری برای عموم بوده است. بهر حال هر چه که هدف آنها بود، مجاهدین بزودی سی خرداد را بعنوان «عاشورا و کربلای» خود، روزی که آنها به پا خواسته و بجای تسلیم به حکومت زور کشته شدند مطرح کردند. (صفحات 218 و 219)

"هفتم تیرماه بمب بزرگی ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی را منفجر کرد. در این انفجار چهار وزیر و تعداد مجهولی از مسئولین، اعضا و کارکنان حزب کشته شدند⁹ ... این بمب گذاری نقطه آغاز یک دوره ترور بی نظیر در تاریخ ایران بود. رژیم که مجاهدین را عامل بمب گذاری میدانست حمله خود بر علیه مخالفین بطور عام و مجاهدین بطور خاص را آغاز نمود. در مدت شش هفته بعد از این بمب گذاری بیش از هزار تن به گلوله های آتش سپرده شدند؛ تقریباً دو برابر تعداد سلطنت طلبانی که بعد از انقلاب اعدام شده بودند. و در خلال چند هفته بعد، پس از یک بمب گذاری اسرار آمیز دیگر که دفتر نخست وزیری را به خرابه تبدیل کرد و منجر به کشته شدن رئیس جمهور و نخست وزیر شد، تعداد 1200 تن دیگر اعدام شدند. به این ترتیب تا آبانماه 1360 تعداد کشته شدگان مجاهدین (و سایر مخالفین) به 2665 نفر رسید." (صفحه 68)

همزمان مجاهدین اعلام کردند که بین سی خرداد 1361 و سی خرداد 1362 آنها 2800 نفر از پاسداران و هواداران رژیم را کشته اند.¹⁰

"بعد از دریافت پناهندگی سیاسی از فرانسه (رجوی و بنی صدر) به دنیا اعلام کردند که بزودی به ایران باز خواهند گشت که حکومت جمهوری اسلامی را با جمهوری دموکراتیک اسلامی جایگزین سازند." (صفحه 243) مجاهدین بعد از آنکه تشخیص دادند که انقلاب دوم در دسترس نیست خود را آماده یک مبارزه مسلحانه بلند مدت کردند؛ به این ترتیب سازمان نظامی نسبت به مصلحتهای سیاسی، مرجع شد. نظامیان هسته مرکزی از «دوستان دوران خوب» و «دوستان همسفر» مهمتر شدند. کیفیت اعضا مهمتر از تعداد هواداران شد؛ وجود دیسپلین سازمانی مهمتر از تظاهر به دموکراسی در روابط داخلی گردید؛ و خلوص ایدئولوژیک اعضا مهمتر از تماس مستمر با هواداران بیرونی شد بخصوص اگر امکان آن میرفت که چنان هوادارانی اعضا عادی را آلوده سازند. بنابراین نگرش به درون جایگزین نگرش جذب دنیای بیرون شد، دیدگاهی که یاران آنها را که گویی دشمنان بالقوه ایشان هستند به مخاطره انداخت. نگرش جدید مجاهدین تمام کسانی را که بطور کامل با ایشان نبودند را به عنوان مخالف خود شناخت. (فلسفه یا با ما یا بر ما - یا بطور کامل با ما هستید و یا با دشمنان ما) با چنین نتیجه گیری هائی، مجاهدین شروع به فشار گذاشتن روی «دوستان نیمه راه» کرده و خواهان اخراج آنها از شورای ملی مقاومت شدند.¹¹ بعضی از اعضا سابق شورای ملی مقاومت معتقدند که مجاهدین میتوانستند اختلافات خود با بنی صدر و حزب دموکراتیک کردستان را حل نمایند. مجاهدین وقتی ایرانشهر، یک روزنامه منتشره در خارج از کشور جرات کرده و مصاحبه هائی با پناهندگان شناخته شده سیاسی، با لحنی قدری منتقدانه نسبت به مجاهدین به چاپ رساند را ناپود کردند. آنها آزادانه و مختارانه منتقدین خود را متهم به جاسوس ساواک (و یا حکومت ایران) بودن میکردند." (صفحه 249)

"تا پانز 1360 مجاهدین بطور روزانه عملیات ترور مقامات رژیم را به اجرا میگذاشتند، به پاسداران حمله میکردند و به مراکز کمیته ها و شاخه های حزب جمهوری اسلامی و خانه های روحانیون شناخته شده بمب پرتاب میکردند. این حملات بر طبق گزارشات منتشر شده دولت تا نیمه آبانماه 1360 منجر به کشته شدن 504 پاسدار شده بود.¹² مجاهدین همچنین تعدادی، عملیات خودکشی (تحت عنوان عملیات انتحاری) داشتند که میتوان آنرا در بهترین شکل "تبلیغات بوسیله عمکرد" نامید. در پانزدهم تیرماه 1360 یک مجاهد در آمل ملبس به لباس پاسداران به حجت الاسلام شریعتی فرد دادستان گیلان حمله کرده و وی را کشت. در سیزدهم مرداد همان سال یک مجاهد دیگر دکتر آیت را در روز روشن در وسط تهران ترور کرد، ... در بیستم شهریور، یک مجاهد بیست و دو ساله در نماز جمعه تبریز به سمت آیت الله مدنی امام جمعه شهر رفته و دو نارنجک را منفجر کرد و به این ترتیب قربانی خود و خویشتن و هفده پاسدار دیگر را بقتل رساند. ... در هفتم مهر ماه یک مجاهد دیگر خود و حجت الاسلام هاشمی نژاد رهبر حزب جمهوری اسلامی در خراسان را منفجر نمود. این مجاهد یک دانش آموز هفده ساله دبیرستان بود که در خلال تظاهرات 1357 به سازمان پیوسته بود. در هفدهم آذرماه یک زن 21 ساله در حالیکه چند بمب در زیر چادرش پنهان کرده بود و در نماز جمعه بسمت آیت الله دستغیب، امام جمعه شیراز میرفت، بمبها را منفجر کرده و خود و او را بقتل رساند. هفتم اسفند ماه 1361 یک مجاهد بیست ساله حجت الاسلام مصطفوی حجتی را در حالیکه در حال ختم نماز جمعه بود با

گلوله بقتل رساند. ... در شانزده اسفند ماه مجاهد دیگری مسلح به مسلسل در وسط تهران موفق شد رئیس پلیس کشور را به قتل برساند. ... بسیج ترورها تا سال 1361 ادامه پیدا کرد در 26 فروردین یک مجاهد پانزده ساله یک نارنجک دستی را بسوی حجت الاسلام احسان بخش، امام جمعه رشت پرتاب کرد. در یازدهم تیرماه، یک مجاهد 22 ساله که در نماز جمعه یزد شرکت کرده بود نارنجک خود را منفجر کرده و خویشتن و امام جمعه یزد، آیت الله علی محمد صدوقی و سیزده پاسدار دیگر را بقتل رساند ... در 23 مهر ماه یک دانشجوی بیست ساله با شعارهای بنفخ خمینی، یک نارنجک دستی را بهنگام بغل کردن آیت الله عطا الله اشرفی امام جمعه کرمانشاه منفجر نمود.¹³ (صفحات 220 تا 222)

هفدهم شهریور 1362 مجاهدین اسامی و مشخصات 7746 تن از اعضا و هواداران خود را که در عملیات کشته شده و یا اعدام شده بودند را بچاپ رساندند. در حالیکه در همان ایام آنها اعلام کردند که تا آزمون دو هزار و هشتصد تن از حامیان و پاسداران رژیم را بقتل رسانده اند.¹⁴

"در هفتم بهمن ماه 1363، رجوی، مریم عضدانلو را بعنوان همدیف خود اعلام کرد. این انتخاب که بمناسبت خاطره زن اول رجوی اعلام شده بود، بوسیله اطلاعیه ای اینچنین توضیح داده شد: این انتخاب راه برابری زنان در سازمان را هموار کرده و به این ترتیب مجاهدین آغاز گر انقلاب بزرگ ایدئولوژیکی در درون خود، مردم ایران و مسلمانان جهان خواهند شد. تا آزمون فعالان مجاهدین، مریم عضدانلو را بعنوان خواهر یک عضو شناخته شده دیگر و همسر مهدی ابریشم چي از افراد نزدیک به رجوی میشناختند. مجاهدین مدعی شدند که چنین اقدام قاطعانه ای برای احقاق برابری بین زنان و مردان در تاریخ جهان بی نظیر بوده است. پنج هفته پس از این اطلاعیه، شورای مرکزی و دفتر سیاسی مجاهدین، حداقل اعضایی که اطلاعیه را امضا کرده بودند از رجوی و مریم عضدانلو خواستند که با یکدیگر ازدواج کرده و بدینوسیله از بوجود آمدن «تناقضات غیر قابل حل حاصله از کار نزدیک یک زن و مرد ازدواج نکرده با یکدیگر» اجتناب کرده و انقلاب ایدئولوژیکی درونی مجاهدین را تعمیق بخشند.¹⁵

بیانیه به رهبری مشترک یادآور شده بود که: «بدون چنین ازدواجی این حرکت تنها یک فرمالیسم بورژوازی میتواند باشد.» آنها همچنین مدعی شده بودند که تنها معتقدین واقعی میتوانند معنی عمیق و واقعی این موضوع را فهم کنند." (صفحه 251 همان کتاب)

" اطلاعیه به دنبال آن لیستی از دلایلی که چرا سازمان مشتاقانه از رهبری بزرگ و انقلابی رجوی پیروی نموده است را میدهد... اطلاعیه همچنین بطور گذرا اعلام کرده بود که مریم عضدانلو و مهدی ابریشم چي اخیراً برای هموار کردن راه جهت انجام این انقلاب بزرگ از یکدیگر جدا شده اند. اطلاعیه متذکر شده بود که طلاق بندرت در مجاهدین رخ میدهد. حتی بطرز عجیب و بی ربطی اطلاعیه خوانندگان را یاد آور میشد که پیامبر هم بدلیل تصمیمش جهت ازدواج با همسر تازه مطلقه پسر خوانده اش، بحث و جدل بسیاری بوجود آورد. این اطلاعیه توسط سی و چهار عضو دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان امضا شده بود. این اولین باری بود که سازمان افراد رهبری بالای خود را معرفی میکرد. (بعضی از اعضا سابق ادعا کردند که کمیته مرکزی بطرز عجیبی جهت حذف منتقدین رجوی در زمان اعلام این ازدواج دوباره سازماندهی شده و بسیاری با هواداران سر سخت رجوی در آن عوض شده بودند) بهر حال هر دلیلی که پشت تصمیم این ازدواج بود، نتیجه خیلی روشن است. ازدواج منجر به ایزوله و انزوای هر چه بیشتر مجاهدین از دنیای بیرون شد {که خواسته اصلی فرقه های مخرب است} و هم زمان باعث تصفیه داوطلبانه {مخالفان و ناراضیان رجوی که مانع تکمیل پروسه فرقه شدن سازمان بودند} در درون سازمان شد. از نگاه افراد سنتی، بخصوص بازاریان طبقه متوسط، تمام این جریان غیر اخلاقی بود. این رد و بدل کردن همسران بود، بخصوص وقتی که اعلام شد ابریشم چي {مدت کوتاهی پس از طلاق از مریم عضدانلو} با خواهر جوان خیابانی ازدواج کرده است. در این ماجرا زنی وجود داشت که کودکی از همسر قبلی خود داشت {دختر خردسال مریم و مهدی ابریشم چي}. و غیر قابل بخشش تر از هر چیز، گرفتن همسر دوست نزدیک بود؛ یک حرکت خیلی شنیع و ناپسند در فرهنگ سنتی ایران. این ماجرا با اشاره ای که به ازدواج پیامبر شده بود به فصاحت کامل رسید؛ اشاره ای که نه تنها بی ربط بود بلکه بطرز فجیعی بی ربط بود. {مقایسه رجوی و کارها و تصمیماتش با پیامبر اسلام} این ماجرا حتی در انظار افراد غیر مذهبی عملی شنیع و بسیار زشت بود. بخصوص نزد افراد روشنفکر¹⁶. بنظر میرسد {که برای مارکسیستها} این بدترین نوع تأیید تردید آنها نسبت به ماهیت «خرده بورژوازی» مجاهدین بود. این حرکت بقیه افراد روشنفکر را هم خجالت زده کرد. چرا که حرکتی که از نظر آنها امری خصوصی بوده و مربوط به مسئله شخصی بین دو فرد میشد را به صحنه افکار عمومی آورده بود. این برای بسیاری یاد آور شاه بود که مدعی احقاق حقوق زنان هم در دوران «انقلاب سفیدش» و هم بعد از انتخاب ملکه فرح بعنوان جانشین تا زمانی که پسرش به سن بلوغ نرسیده

است، بود. بخصوص که رجوی جهت ازدواج باهمردیفش و برای انقلاب ایدئولوژیکی اش جشن باشکوهی پر شده از هواداران سرسختش ترتیب داد. حتی ژستهایی که رجویها در مقابل دوربین ها گرفته بودند بسیاری را به یاد ساکنان سابق کاخ نیاوران میانداخت. منتقدین همچنین دوسئوال پر معنی دیگری را هم مطرح میکردند: مریم رجوی چه کار ارزنده ای چه بلحاظ سازمانی و یا فکری کرده است که مستحق همردیف رهبری شدن باشد؟ اگر وی آنقدر طرفدار حقوق زنان است، چرا وی نام فامیل خود را عوض کرده و نام همسرش را بر خود گذاشته (کاری که زنان ایرانی بطور معمول نمیکنند و خود وی نیز پس از ازدواج باهمسر قبلی اش انجام نداده بود)؟ پوران بازرگان، نخستین زن عضو مجاهدین، بیوه حنیف نژاد (حنیف نژاد از موسسین و نخستین رهبر سازمان بود)، در یک نامه سرگشاده، در تشریح این ازدواج آنرا توهینی به خاطره مجاهدین اولیه دانست¹⁷. وی همچنین متذکر شده بود که تا چه حد این ازدواج او را به یاد شاه انداخته است؛ و آن طلاق، ول کردن کودکان، ازدواج با همسر دوست نزدیک تا چه حد در جنبش سیاسی ایران بی نظیر است." (صفحات 252 و 253 کتاب ابراهامیان)

"تا نیمه سال 1366 سازمان مجاهدین تمام ویژگیهای یک فرقه را دارا شده بود. سازمان، رهبری داشت که تقدیس میشد و «رهبر» و مسئول اول خوانده میشد و بطور غیر رسمی به عنوان امام دوران و یا زمان شناخته شده بود که برای شیعیان معنی خاصی دارد. سازمان قدرت بدون حد و مرزی به رهبر کریسماتیک خود رجوی داده بود بطوریکه با یک حرکت قلمش در سال 1365 تمام کمیته مرکزی را منحل نموده و بجای آن یک شورای مرکزی پانصد نفره گذاشت. [این یکی از شیوه های رجوی بود که برای کم کردن اهمیت فرد چه در شورای مرکزی مجاهدین و چه در شورای ملی مقاومت، تعداد اعضا را افزایش میداد بنابراین اعتراض یکنفر بجای اینکه فرضاً یک صدا از بیست و یا سی نفر باشد، صدائی و ارزشی بعنوان یک از پانصد و یا ششصد نفر پیدا میکرد. به این ترتیب اهمیت منتقد و یا مخالف و یا بقول مجاهدین فرد قلوب احتمالی در تشکیلات بمراتب کمتر میشد.] مجاهدین یک سلسله مراتب سخت و خشک از بالا به پائین بوجود آوردند که در آن مسئولیت اولیه همه افراد اطاعت از مافوق بدون پرسیدن سئوالات بسیار بود. سازمان برای خود شیوه سانسورخاص جهت نگرش به دنیا، تفسیر تاریخ، والیته، ایدئولوژی مشخص خود که علی رغم انکارش توسط سازمان ترکیبی از پیامهای شیعه و علم اجتماعی مارکسیسم بود، بوجود آورد. در این زمان سازمان شعارها، آرم، مدالها و علائم، سرودها، مراسم، سنتها و فرهنگ سخن گفتن خاص خود را داشت. سازمان فرهنگ لغات خاص خود را فورموله کرد که به وسیله آن معنی جدیدی به لغات قدیمی اسلامی داده و آنها را همانند لغت کاملاً" جدیدی بامفهوم کاملاً" نو معرفی می نمود. آنها تاریخ خاص خود، شهدا، شرح زندگی افراد مورد تقدس قرار گرفته، خانواده های مورد احترام واقع شده، را برای خود بوجود آوردند. مجاهدین حتی تقویم خاص خود را دارا شدند که در آن، پانزده شهریور بعنوان روز تاسیس سازمان، یازده بهمن سالروز شهادت اولین شهیدش، 30 فروردین اعدام اولین دسته از رهبرانش، چهارم خرداد سالروز اعدام بنیانگذارانش، سی خرداد کوشش برای شروع قیام بر علیه جمهوری اسلامی؛ و 19 بهمن شهادت موسی خیابانی و اشرف ربیعی (همسر اول رجوی) نام گذاری شدند. سازمان برای خود مدل خاص لباس و فرم مشخص برای داشتن ظاهر بیرونی معین کرد. مجاهدین یک تنفر در بر گیرنده همه چیز، نسبت به حکومت روحانیون [در ایران] بوجود آورده و همزمان شیعه خود را تنها تفسیر حقیقی و درست از اسلام اعلام نمودند. سازمان دنیا را تقسیم شده بین دو قطب متضاد [سیاه و سپید] دیده که در یکسو مجاهدین، پیشتازان برگزیده، و آنهائیکه رهبری ایشان را قبول کرده اند، قرار دارند و در سوی دیگر خمینی، نیروهای تاریکی، و هر آنکسیکه رهبری مجاهدین را نپذیرفته است قرار دارد. مجاهدین در عراق جامعه اشتراکی و خود مختار خود را بوجود آورده اند [که آنرا شهر اشرف خواندند] با چاپخانه خاص خود، ادارات نیمه وقت، کمپهای آموزشی، کلینیک، مدرسه ها [برای آموزش نظامی به پیروان] و حتی زندان که به آن «مرکز دوباره آموزی» میگویند. مجاهدین تفسیر خاص خود از انقلابی که در راه است را فورموله کرده اند که بر طبق آن: جمهوری اسلامی نهایتاً به دلیل نارضایتی عمومی سرنگون خواهد شد؛ مردم به خیابانها خواهند ریخت و شعار ایران رجوی - رجوی ایران را سر خواهند داد و بطور معجزه آسائی مجاهدین میتوانند جمهوری دموکراتیک اسلامی خود را بر قرار سازند. آشکارا در سال 1367 افراد نادری خارج از دایره معتقدین [به رجوی] این نگرش به آینده را قبول داشتند. به این ترتیب، مجاهدین بیشتر و بیشتر تبدیل به دنیائی در درون خود شدند." (صفحات 260 و 261)

"از یک جنبش عمومی، مجاهدین به یک فرقه سیاسی تبدیل شدند: آنها در بالاترین نقطه خود، خرداد 1360 برآستی یک جنبش بزرگ بودند. ... کارنامه چشمگیر قهرمانی و مرگ آنها یک توان اضافی به آنها میداد، بخصوص در فرهنگ سیاسی کشوری که در آن شهادت ارزش مرموز بزرگی دارد. تا جائیکه، آنها فکر کردند به اندازه ای قوی هستند که میتوانند با یک حرکت بزرگ در سال 1360 بر علیه نظام، انقلاب سال 1357 بر علیه پادشاهی پهلوی را تکرار کنند." (صفحه 258)

سرانجام جمهوری اسلامی در سال 1365 پیروزی بزرگ دیگری در حرکتش برای ایزوله کردن مجاهدین بدست آورد. آنها دولت فرانسه را قانع کردند که بعنوان قدم نخست در بهبود روابط ایران و فرانسه، مقر مجاهدین در پاریس را تعطیل نمایند. ... بدنبال آن فرانسوی ها رجوی و کارمندان و بسیاری از پیروانش را اخراج کردند. نا توان از پیدا کردن پناهگاه دیگری در اروپا، رجوی برای پوشاندن شکست خود، به آن اندازه که میتوانست قیافه حق به جانب به خود گرفته و اعلام کرد که میخواید مقر خود را به عراق منتقل سازد چرا که هدف نخستینش برای رفتن به اروپا که آموزش غرب نسبت به ماهیت شیطان‌خیمینی بود، محقق شده است¹⁸. این استدلال برای افراد نادری خارج از پیروان وی قابل قبول بود. مجاهدین دیگر بلحاظ فیزیکی و جغرافیایی هم علاوه بر سیاسی ایزوله شده بودند. (صفحه 258 همان کتاب.)

از آنجا که کتاب ابراهامیان تاریخ مجاهدین را تا این نقطه دنبال میکند از اینجا به بعد از گزارشی که اخیراً توسط یک موسسه غیر دولتی بنام رند (RAND) برای وزارت دفاع آمریکا توسط (Jeremiah Goulka, Lydia Hansell, Elizabeth Wilke, Judith Larson) تهیه شده است، داستان آنها را دنبال میکنیم.

"بعد از تجاوز به ایران، صدام حسین شروع به کمک کردن به مجاهدین کرد که شورای ملی مقاومت آنها بتواند یک بسیج تبلیغاتی بر علیه جمهوری اسلامی ایران را در اروپا به پیش ببرد، این بعنوان مواجی بود که به آنان در قبال دادن اطلاعات سری ایران داده شد. در سال 1365 در قبال کمک ایران به فرانسه جهت آزادی گروگانهای فرانسوی در لبنان، فرانسه سعی کرد رهبری مجاهدین را از آن کشور اخراج کرده و به استفاده آنان از فرانسه بعنوان یک پایگاه در غرب خاتمه بخشد. همان سال مجاهدین پذیرفتند که نیروهایشان را در کنار ارتش صدام وارد جنگ بکنند. صدام به مجاهدین، امنیت، پول، سلاح، مهمات، وسائل نقلیه، تانک، آموزش نظامی، و اجازه استفاده (و نه مالکیت) از خاک عراق را داد. با این امکانات رهبری مجاهدین پایگاه هائی در عراق تاسیس کردند و هواداران خود در ایران و سایر کشورها را تشویق به رفتن به عراق کردند¹⁹. تقریباً هفت هزار عضو که حدود هشتاد درصد جمعیت مجاهدین در تبعید بودند به این کمپ ها رفتند. رجوی نیروهای مجاهدین را ارتش آزادیبخش ملی (NLA = National Liberation Army) نامید تا به آنها وجه یک گروه شورشی قانونی را بدهد. بجزبران حمایت صدام، مجاهدین او را با دادن اطلاعات درباره ایران، بازجوئی و ترجمه، و کمک مستقیم نظامی حمایت کردند. مجاهدین حملات زیادی در طول مرزهای ایران با آن کشور کرده و با نیروهای نظامی و سپاه پاسداران به دفعات جنگیدند، بعضی از این عملیات با حمایت عراقیها انجام گرفت. در سوم مرداد ماه 1367، کمی بعد از آنکه خیمینی آتش بس بین ایران و عراق را پذیرفت، مجاهدین بزرگترین حمله خود به ایران را انجام دادند، عملیاتی که ایشان آنرا فروغ جاویدان خواندند، این عملیات در ایران مرصاد خوانده میشود. آنها با انجام این عملیات امیدوار بودند که آخرین ضربه را به جمهوری اسلامی ایران بزنند. رجوی امیدوار بود که با نشان دادن قدرت نظامی قوایش بتواند جرعه یک انقلاب بر علیه جمهوری اسلامی را بزند. او فرمان داد که کل قوای مجاهدین در عراق به ایران حمله کنند، هر تیپ از ارتش خود را مسئول «آزادی» استانی از ایران کرد، به این امید که ارتش و مردم ایران از مجاهدین حمایت کرده و بر علیه جمهوری اسلامی وارد جنگ شوند. بهر حال پیروزی نظامی و حمایت در ایران ماده نشد - حداقل به این دلیل که مجاهدین با دشمن ایران در جنگ همکاری کرده و سربازان نظام وظیفه ایرانی را کشته بودند. - این عملیات بوسیله سپاه پاسداران ایران داغون شد. عملیات فروغ جاویدان منجر به کشته شدن 1500 نفر از مجاهدین، تقریباً یک چهارم اعضا آنها در عراق شد و همچنین منجر به اعدام بیش از چهار هزار عضو و هوادار مجاهدین در ایران توسط رژیم شد. علی رغم این شکست رهبری رجوی از ویژگی شبه نظامی ارتش {اجرا و پذیرش دستورات و نتیجه گیریهای رهبری، بدون شک و تردید} و شکست آن بهره گرفت {همانطور که بعدها خواهیم دید، وی عنوان کرد که علت شکست اعضا بوده اند که بدلیل دروحدت نبودن با رهبری فرامین او را عیناً انجام نداده اند، به این ترتیب او خواهان تسلیم بیشتر اعضا به خود شد} و کنترل خود بر مجاهدین را بیشتر کرده و با تغییر یک سری از سیاستها و روشهای کار، سازمان که بصورت جزیره ای {جدا از دنیای بیرون درآمد بود} را به یک فرقه تبدیل نمود.

تبعید در عراق، سالهای بین 1367 تا 1382 (ه ش)

علی رغم ادعا های «موفقیتها» نظامی بسیار مجاهدین، عملیات آنها نتوانست جمهوری اسلامی ایران را تضعیف نماید و در عوض منجر به افزایش نگرش منفی مردم ایران نسبت به مجاهدین شد، قبل از هر چیز بخاطر آمادگی آنها جهت کشتن سربازان نظام وظیفه. اگر چه آنها عملیات بزرگ نظامی دیگری از 1367 به بعد نداشته اند، مجاهدین به انجام عملیات خشونت بار خود در ایران و خارج با هدف گیری دولت و اهداف نظامی ایران ادامه داده اند که بعضاً منجر به زخمی و کشته شدن عابرین پیاده هم شده است. بعضی از این حملات در آمریکا و اروپا رخ داده است. مجاهدین

اغلب ادعا میکنند که آنها بخاطر حملاتی سرزنش میشوند که بوسیله سازمانهای غیر وابسته و یا منشعب از آنها انجام گرفته است. با این حال، مجاهدین خودشان، از طریق شورای ملی مقاومت مسئولیت بیش از سیصد و پنجاه حمله تنها در سالهای دو هزار و دو هزار و یک (1379 - 1380 ه ش) را بعهده گرفته اند. خدمت مجاهدین به صدام پس از خاتمه جنگ ایران و عراق ادامه یافت. برای سالها این گروه به خدمات اطلاعات رسانی در منطقه از کمپهای خود ادامه دادند. بعد از نخستین جنگ خلیج فارس - جنگ آمریکا و متحدینش با عراق، بشگل وسیعی این اعتقاد وجود دارد که مجاهدین صدام را در سرکوب خیزش شیعیان و کردها در سال 1370 (ه ش) یاری کرده اند. مقامات مجاهدین بسختی و با نگرانی هر گونه شرکت خود در آزار شیعیان و کردها را انکار میکنند، و مدعی میشوند که آنها از جانب نیروهای مشترک کرد و ایرانی مورد حمله قرار گرفتند و مجاهدین حتی از خود دفاع نیز نکردند. بهر حال اتهام همکاری این گروه با صدام توسط گزارشات مطبوعاتی تقویت میشود که از مریم رجوی نقل قول میکنند که اعضا مجاهدین را تشویق کرده است که «کردها را با تانکهای خود زیر کنید و گلوله های خود را برای پاسداران نگه دارید.»²⁰ علاوه بر اینکه در همین زمان صدام مدال رافین که یکی از بالاترین مدالها افتخار نظامی عراق است را به مسعود رجوی داد. بهر حال هر چه که حقیقت میخواد باشد، بیشتر مردم عراق معتقدند که مجاهدین بر علیه شیعیان و کردها به خواست صدام اعمال خشونت آمیز روا داشته اند.²¹

"بعد از 1382 و فتح عراق بوسیله آمریکا و انگلستان و سرنگونی رژیم صدام حسین؛ مجاهدین مجبور شدند تمام سلاحهای خود را تحویل [نیروهای آمریکایی] بدهند. از آن پس آنها مدعی هستند که رسماً اعمال خشونت را بکنار گذاشته اند. گرچه مدارک کمی چه به فارسی و یا انگلیسی وجود دارد که وجود چنین تصمیمی را تأیید نماید. ... ممکن است تغییراتی هم در موقعیت رهبری مجاهدین صورت گرفته باشد. چرا که پس از عملیات آزادی عراق، مسعود رجوی گم شده است. کسی نمیداند که وی در کجا پنهان شده و حتی اینکه آیا او زنده است و یا نه. در غیابش مریم رجوی، «رئیس جمهور منتخب» ایران بر طبق نظر شورای ملی مقاومت، تنها رهبر قابل رویت مجاهدین است. اما بهر حال تصاویر مریم و مسعود رجوی هنوز در تمامی ساختمانهای کمپ اشرف آویزان هستند."²²

با نگاهی به تاریخچه فوق شاید، خواننده این سطور متوجه شود که چرا من مجاهدین را بعنوان یک نمونه کامل و مناسب فرقه های مخرب، جهت بررسی انتخاب کرده ام. چرا که آنها هر چه که دیگر فرقه ها داشته اند همه را یکجا در دل خود جای داده اند. همانند زلوتس ها معتقد بودند که باخشونت و افزایش خشونت در دوطرف و وادار طرف مقابل به آزار و اذیت هوادارانشان و مظلوم نمایی قادر هستند که توده های مردم را به شورش واداشته و شعله ور یک انقلاب بر علیه دشمنانشان شوند. در فریب و نیرنگ خودی و بیگانه و نفوذ در کمپ دشمن و مخالفین، در غالب خودی و دوست، و بقتل رساندن و یا مجروح کردن مخالفین خود حتی از طریق شکستن سنتها و قوانین عرفی و مذهبی جامعه، مجاهدین از اسسن و زلوتس پیشی گرفتند. همچنین در خیانت و وحدت با دشمنان ملت و کشور برای رسیدن به مقاصد خود آنها میتوانند بجای شاگردهای اسسن معلمین آنها باشند. دکترین عجیب و غریب آنها که ملغمه ای مذهبی سوسیالیستی است یادآور آموزشهای جیم جونز است و از داوای رجوی با همسر دوست نزدیکش، انسان را به یاد دیوید کوروش میاندازد. فرمان جدائی از همسران و رها کردن فرزندان و پرهیز از داشتن روابط جنسی مادام العمر مجاهدین هم، یادآور مقطوع النسل کردن اعضا توسط حسن صباح و یا پیروان آبل وایت در فرقه دروازه بهشت است.

¹ MASOUD; Memoirs of an Iranian Rebel; Published by SAQI Book; 2004

² اروند ابراهامیان پروفیسور تاریخ در دانشگاه نیویورک است. کتاب وی تحت عنوان مجاهدین ایرانی توسط دانشگاه یل در آمریکا در سال 1368 (ه ش) به چاپ رسید.

³ کتاب ابراهامیان 307 صفحه است که مجموعه ایست از مطالب مختلف با استدلال و استناد به نمونه های دقیق از نشریات خود مجاهدین و همچنین مصاحبه نگارنده کتاب با خود رجوی که به سادگی بوسیله گروه قابل رد کردن نیست. از آنجا که این کتاب منصفانه بوده و بسیار دقیق میباشد از زمان چاپش تا کنون بوسیله محققین، موسسات وابسته به دولتها منجمله وزارت خارجه آمریکا بارها مورد استناد قرار گرفته است. البته مجاهدین از چاپ آن بدلیل شاید فرقه خوانده شدنشان توسط ابراهامیان خشنود نبوده و در نتیجه اقدام به انتشار کتابی به اصطلاح در پاسخ به آن کردند. این کتاب که تحت عنوان: "واقعیتها و افسانه ها درباره مجاهدین خلق ایران - نمونه هایی از دروغها، تحریفات و مطالب ساختگی در کتاب مجاهدین ایرانی اروند ابراهامیان"، بظاهر توسط یک گروه ساختگی وابسته به مجاهدین بچاپ رسید، به نظر من خود به تنهایی گویای برخورد فرقه های مخرب با منتقدینشان است. این کتاب 92 صفحه است، که از این تعداد صفحات 62 صفحه آن عکسها و کلیشه هایی از نشریات تبلیغی خود مجاهدین میباشد. این کتاب که بوسیله توحیدی ادیتور اصلی نشریات مجاهدین نگاشته شده به اعتقاد من بسیار تماشنا کردنی است چرا که نشانگر نحوه فکر، منطق و استدلال کسی است که در فرقه شستشوی مغزی شده است. بیشترین مطالبی که من از کتاب ابراهامیان نقل کرده ام بوسیله خود مجاهدین حتی در این کتاب مردود اعلام نشده است.

⁴ Abrahamian; Iranian Mojahedin P: 81

⁵ در یادداشت 16 کتاب آمده که شاه ادعا میکرد که مخالفت روحانیون با رژیم وی به دلیل اصلاحات ارضی و دادن حقوق به زنان است. در صورتیکه خمینی در بیانیه هایش در سالهای بین 1340 - 1343 (ه ش) هیچگاه به اصلاحات ارضی اشاره نکرد و تنها در موردی "قوانین تصویب شده" را مورد انتقاد قرار داد. برای مشاهده بیانیه هایش میتوانیید به مرجع زیر مراجعه نمائید:

Fayzieh Seminary, Zendeginameh-e Imam Khomeini -the life of Imam Khomeini- 1979, vol. II, pp. 1-177; Fifteenth of Khordad Group, Khomeini va jonbesh -Khomeini and the movement- 1974, pp. 1-106.

⁶ پوران بازرگان اولین زن عضو مجاهدین و همسر حنیف نژاد مؤسس سازمان و حق نژاد در کتابی بنام: "از بن بست آقای رجوی تا فداکاری ابریشم چی" که در سال 1365 به چاپ رسید در صفحه 3 آن، به این مطلب اشاره کرده اند.

⁷ مصاحبه مسعود رجوی با ایرانشهر، به نقل از نشریه شماره 21 مجاهدین 16 دی 1360

⁸ مسعود رجوی تظاهرات سی خرداد. نشریه شماره 43 بیست و هشت خرداد 1361

⁹ مجاهدین هرگز علنی نه مدعی و نه منکر انجام این کار شدند. آنها هر جا که بنفعشان بود از انجام آن بنفع خود بدون آنکه آنرا صریحاً بعهده گیرند استفاده کرده و هر جا که احساس کردند که ممکن است بخاطر انجام آن تروریست خوانده شوند درباره آن سکوت کردند. اما این یک موضوع شناخته شده است که این کار بوسیله یک هوادار نفوذی مجاهدین انجام گرفت برای نمونه به مرجع زیر میتوانیید مراجعه نمائید:

RAND report 2009: <http://www.rand.org/pubs/monographs/MG871/>; The Mujahedin-e Khalq in IraqP: 57

¹⁰ نشریه مجاهدین، مجاهد شماره 163، سیزدهم مرداد 1362

¹¹ شورای ملی مقاومت نقش شاخه سیاسی مجاهدین را در حال حاضر ایفا میکند. این شورا با ائتلاف مجاهدین و چند گروه و شخصیت مستقل در خارج از کشور، افرادی از قبیل بنی صدر، حزب دموکراتیک کردستان، تشکیل شد، اما بتدریج تقریباً تمام اعضا مستقل خود را از دست داده و تبدیل به اسم دیگری برای مجاهدین شد.

¹² ایران تایمز منتشر شده در خارج از کشور 29 آبان 1360

¹³ تمام این عملیات تروریستی با افتخار توسط خود مجاهدین در نشریاتشان اعلام شده و ابراهامیان این اطلاعات را از آن نشریات نقل قول کرده و ماخذ خود را در کتابش یک به یک نام برده است. البته هر کسی که بوسیله مجاهدین ترور شده است توسط نشریات آن سازمان با القابی از قبیل پاسدار، یا مزدور رژیم، نام برده شده. در حالیکه لیست اسامی افرادی که کشته شده اند نشان میدهد که بسیاری از کشته شدگان عابرین و کسبه عادی بی گناه بوده اند.

¹⁴ نشریه مجاهدین، مجاهد شماره 168

¹⁵ اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران، معرفی رهبری نوین سازمان ... تاریخ انتشار: 19 اسفند 1363

صفحات 1 تا 15

¹⁶ برای نمونه به مقاله ای تحت عنوان: "در خصوص ازدواج و انقلاب بزرگ ایدئولوژیکی" چاپ شده در روزنامه جهان ارگان سازمان مارکسیستی چریکهای فدائی خلق، شماره 30 بتاریخ اردیبهشت 1364 صفحات 19 تا 23 مراجعه نمائید.

¹⁷ پوران بازرگان و ت حق شناس، از بن بست آقای رجوی تا فداکاری آقای ابریشم چی منتشره در سال 1364 صفحات 1 تا 24

¹⁸ نشریه انگلیسی زبان مجاهدین، Iran Libration شماره هشت تا ده به تاریخ هشتم تا 21 ژوئن 1986

¹⁹ بزرگترین پایگاه آنان در عراق کمپ اشرف میباشد که در دیاله و حدوداً در 20 مایلی (سی و پنج کیلومتری) مرز ایران قرار دارد. این کمپ بنام اشرف رجوی نخستین همسر رجوی که در جنگ با نیروهای ایران در سال 1360 کشته شد نامیده شده است که سرانجام در اثر فشار دولت عراق و جامعه جهانی مجاهدین در سال 1391 مجبور به ترک کامل آن شدند.

²⁰ Rubin, Elizabeth, 'The Cult of Rajavi', New York Times Magazine, July 13, 2003, PP: 26, 31. As of February 27, 2009

²¹ RAND report 2009: <http://www.rand.org/pubs/monographs/MG871/>; The Mujahedin-e Khalq in Iraq; PP: 60, 63

²² RAND report 2009: <http://www.rand.org/pubs/monographs/MG871/>; The Mujahedin-e Khalq in Iraq; P: 66